

نگاهی به خودشرق‌شناسی در ایران مدرن: «خلقیات ما ایرانیان» سید محمدعلی جمال‌زاده^۱

محمدرضا جوادی یگانه*

آرمین امیر**

چکیده

سید محمدعلی جمال‌زاده را یکی از سه بنیان‌گذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند. با این حال، بخشی از شهرت وی مدیون کتابی است که در سال ۱۳۴۵ از او چاپ شده، به نام «خلقیات ما ایرانیان». در این کتاب جمال‌زاده به مثابه یک طبیب در پی شناخت درد جامعه ایران است، دردی که مانع ترقی و علت‌العلل عقب‌ماندگی ما بوده است. درد یا همان عامل بیماری، فساد است به نام خلقیات ما ایرانیان؛ یعنی ما به دلیل برخی خلقیات و روحیاتمان است که پیشرفت نمی‌کنیم و اولین قدم در راه ترقی و سعادت، تغییر خلق و خوی‌مان است. چه چیز به جمال‌زاده اجازه می‌دهد که خلقیاتی، غالباً منفی و گاهی به شدت تحقیرکننده، را چنین بی‌پروا به ایرانیان نسبت دهد یا از قول دیگران نقل کند. ادوارد سعید آن را خودشرق‌شناسی یا خودشرقی‌کردن می‌نامد. سعید بر این باور است که شرق‌شناسی نه فقط یک رشته علمی، بلکه همچنین گفتمانی زمینه‌ساز و تسهیل‌گر استعمار شرق و همچنین به‌کلی ایجادکننده شرق است. و اما خودشرق‌شناسی یا خودشرقی‌کردن عبارت است از همکاری اندیشمندان شرقی در پروژه شرق‌شناسی. بنابراین، هدف این مقاله عبارت است از محک زدن کتاب *خلقیات ما ایرانیان* با مشخصه‌های شرق‌شناسی و خودشرق‌شناسی.

* دانشیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران myeganeh@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی نظری و فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

amir.sociologist@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۴

واژگان کلیدی: خلیقات، منش ملی، شرق‌شناسی، خودشرق‌شناسی، خودشرقی کردن

۱- مقدمه

«... غصه این مردم بی‌شعور و بی‌صاحبی را می‌خورم که هیچ نمی‌فهمم چه می‌گویند و چه می‌جویند و حرف حساب‌شان چیست و چرا زنده‌اند. در این محیط حیرت‌انگیز با مردمی سروکار پیدا کرده‌ام که حتی به روغن امام‌زاده هم بندند و از شمال تا جنوب و از مغرب تا به مشرق، هر کلاهی برای برداشتن و هر جیبی برای بریدن و هر پولی برای خوردن است...»^۲ (ص ۱۵۲ و ۱۵۳). این‌ها، و جملات دیگری از این دست، جملاتی است که جمال‌زاده (۱۳۷۶ - ۱۲۷۴) در *خلیقات ما ایرانیان* از دیگر تألیفات خود شاهد مثال می‌آورد. اهمیت قضاوت جمال‌زاده درباره خلیقات ایرانیان هنگامی بازنموده می‌شود که بدانیم: او را به همراه صادق هدایت و بزرگ علوی، سه بنیان‌گذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند؛ افزون بر پنجاه اثر قابل‌اعتنا در حوزه‌های تاریخ و تاریخ ادبیات، داستان، سیاسی و اجتماعی، و ترجمه دارد؛ و کتاب *خلیقات ما ایرانیان* به عنوان یکی از نخستین و در عین حال محبوب‌ترین و خواننده‌شده‌ترین آثار درباره رفتارها و خصایل ایرانیان است که توسط یک ایرانی نوشته شده و به‌خصوص از جنبه‌های دانستنی‌های اجتماعی و روان‌شناختی درباره خلیقات مردم ایران، بیشترین اشارات اندیشمندان این حوزه‌ها به همین کتاب است.

قالب کتاب این‌گونه است که ابتدا به عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن اشاره می‌شود و فساد به عنوان مانع سعادت و ترقی معرفی می‌گردد. سپس در چاره‌جویی علت فساد، خلیقات ایرانیان به عنوان علت‌العلل تشخیص داده می‌شود و پس از برشمردن برخی صفات پسندیده ایرانیان و تفاوت‌های اخلاقی ما با دیگران، راه‌حل برخورد با توصیف خارجی‌ها از خلیقات نکوهیده ایرانیان در تعقل جستجو می‌شود. سر آخر هم، خلیقات ما ایرانیان از زبان بیگانه و خودی نقل می‌شود.

مجموعه مضامینی که در بند گذشته به کار بردیم - شامل عقب‌ماندگی، فساد، خلیقات مردم یک سرزمین، صفات پسندیده و نکوهیده، توصیفات ما و آن‌ها، و به‌خصوص شناخت خود از طریق دیگری - اذهان آشنا به ادبیات پسااستعماری را به یاد شرق‌شناسی ادوارد

سعید می‌اندازد.^۳ چاپ این کتاب در انتهای دهه ۱۹۷۰ موجی از تحسین‌ها به همراه داشت و از آن تاریخ تا کنون منشاء مطالعات بسیاری در حوزه‌های مختلف مربوط به استعمار، جوامع پسااستعماری و امپریالیسم شده است. خلاصه استدلال سعید در شرق‌شناسی این است که تعبیر آکادمیک از اصطلاح شرق‌شناسی به عنوان دانش مطالعه درباره مردم مشرق‌زمین معنایی به شدت تقلیل‌یافته از آن است. از نظر او «شرق‌شناسی دیسپلین کاملاً انتظام یافته‌ای است که فرهنگ اروپایی از طریق آن قادر به اداره و حتی ایجاد شرق، از نظر سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، ایدئولوژیک، علمی، و حتی تخیلی در دوران پس از قرن هجدهم میلادی گردید» (سعید، ۱۳۸۹: ۱۷).

از نظر سعید، آنچه در شرق‌شناسی نوین (از اواخر قرن هجدهم تا زمانه حاضر) به نام شرق مطالعه می‌شود ارتباط چندانی با شرق واقعی ندارد؛ بلکه حاصل ایجاد تمایز با دیگری غیرغربی و بر اساس خواست‌ها و تصوراتی است که با منافع استعماری و اروپامحوری گره خورده است. منظور از اروپامحوری این اندیشه است که هویت انسان اروپایی در مقایسه با تمام افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد. این اروپامحوری به اروپا اجازه می‌دهد جغرافیا و فرهنگ‌های غیراروپایی را آن‌گونه که می‌خواهد تعریف کند، و استعمار کند تا به پیشرفت برساندشان.

از میان طیف متنوع مثال‌ها و استدلال‌های مورد نظر سعید، در اینجا آن‌هایی مورد توجه ما هستند که به موضوع خلیات و روحيات شرقی‌ها ربط پیدا می‌کند. به بیان سعید، «تحت عنوان کلی دانش درباره شرق، و در زیر چتر سلطه و برتری مغرب‌زمین بر شرق در خلال دوره بعد از پایان قرن هجدهم، شرق پیچیده‌ای ظهور نمود که برای مطالعه در آکادمی‌ها، نمایش در موزه‌ها، تجدید ساختار در ادارات مستعمراتی، عرضه نظری در تزیهای بوم‌شناسی، زیست‌شناسی، زبان‌شناسی، نژادشناسی، و تاریخی پیرامون انسان و جهان، نشان دادن موارد تحقق نظریه‌های اقتصادی و اجتماعی توسعه، انقلاب، شخصیت فرهنگی، و سیرت ملی^۴ یا دینی افراد بسیار مناسب بود» (سعید، ۱۳۸۹: ۲۳).

بدین ترتیب می‌توان دید که ادبیات غنی شرق‌شناسی در طول بیش از سه قرن، پر است از توصیفات از مردم مشرق‌زمین به طوری که انسان شرقی «بی‌منطق، محروم (افتاده و ویران)، مثل بچه و موجودی متفاوت بود. در مقابل، فرد اروپایی انسانی منطقی، بافضیلت، پخته، و طبیعی و نرمال بود» (سعید، ۱۳۸۹: ۷۷). البته خصایل شرقی‌ها و مقابل غربی آن‌ها، که در شرق‌شناسی سعید از آثار شرق‌شناسان متعدد، سیاحان و نویسندگان نامدار اروپایی به

عنوان شاهد آورده شده، فهرست بلندبالایی را تشکیل می‌دهد که به ذکر چند مورد بسنده کردیم.

تا اینجا همه نقل قول‌ها مربوط به اظهارنظرهای شرق‌شناسان - در واقع غیرشرقی‌ها - دربارهٔ روحیات و خلقیات شرقی‌ها بود. در واقع، فقط در انتهای شرق‌شناسی است که سعید اشاره می‌کند برخی شرقی‌ها نیز خود با گذشت زمان برتری نه تنها فنی غرب بلکه برتری اخلاقی و حتی نژادی آن‌ها را باور کرده‌اند و خود نیز هم‌صدا با آن‌ها به تولید ادبیات شرق‌شناسانه روی آورده‌اند.^۵ بنابراین، «اگر تا کنون می‌گفتیم که در چهره‌ها و نظریه‌های شرق‌شناسی نوعی عدم مخالفت و سکوت عقلانی و روشنفکری وجود دارد، اکنون باید اضافه کنیم که تجدید استحکام این مطلب را در مبادلات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی می‌بینیم: به‌طور خلاصه، شرق جدید خود در امر خودشرقی‌کردن^۶ خویش مشارکت دارد» (سعید، ۱۳۸۹: ۵۸۰). نقطهٔ علاقهٔ ما به جمال‌زاده هم دقیقاً همین‌جاست، اما پیش از آن مثال‌هایی از خودشرقی‌کردن و خودشرق‌شناسی در دیگر فرهنگ‌های غیراروپایی بزینیم تا مطلب شفاف‌تر شود.

۲- مثال‌هایی از خودشرق‌شناسی

۲-۱ ژاپن

از نظر نیشی‌هارا (Nishihara, 2005) گفتمان غربی ژاپن را، مثل دنیای اسلام، با مشخصه‌هایی چون استبداد، خام‌اندیشی و قساوت صورت‌بندی می‌کرده است. بازنمایی جنگجویان سامورایی نیز در امتداد همین تصویر خلق شده است. سنت خودکشی هاراکیری و حتی حملات کامیکازه^۷ در خلال جنگ جهانی دوم به عنوان ویژگی‌های وحشیانه^۸ ژاپنی‌ها تفسیر شده بود. شمشیرهای ژاپنی، نماد کلیدی خشونت بودند. حتی اثر آکادمیکی مثل *گل‌دوودی و شمشیر*^۹، ملامت از پیشداوری‌هاست. نیشی‌هارا بر این باور است که روشنفکران ژاپنی نیز در این بازنمایی‌ها سهمی ادا کرده‌اند، گویی ایشان از تصویر غرب‌ساختهٔ یک سامورایی خرسند بودند و در انتشار جهانی آن همکاری کردند^{۱۰} - مثلاً اینیازو نیتوبه نویسندهٔ *بوشیدو، روح ژاپن* (۱۹۰۰) برای اعلام عظمت اخلاق سستی ژاپنی‌ها به همین تصویر سامورایی متمسک می‌شود. نیشی‌هارا به عنوان مثال مهم دیگر پای‌گیشا^{۱۱} را به میان می‌آورد، نماد کلیشهٔ تحمیل شدهٔ شهوت‌رانی و حس‌انیت به ژاپن. شرق، و از

جمله ژاپن، توسط مردان غربی به تمتع فراوان از لذایذ جنسی مرتبط می‌شود. گیشا مکرراً در ادبیات و هنر غربی دیده می‌شود، با این حال، این نتیجه‌گیری که تصویر جنسی از گیشا به‌طور یک‌جانبه از طرف شرق‌شناسی غربی تحمیل شده است شتاب‌زده و نامناسب است. ژاپنی‌ها هم از گفتمان گیشا استفاده کردند، اما در ژاپن برای مقبول افتادن گیشا تصویر جنسی آن تلطیف شد و گیشا نماد زیبایی ژاپنی شد.

۲-۲ چین

شین (Schein, 1997) در همایشی در شهر کایلی در ایالت گوئیژو چین در هتلی تازه تأسیس دخترانی روستایی را دیده که همه لباس‌های محلی متفاوت پوشیده و با رقص و آواز و پذیرایی، گردشگران را سرگرم می‌کردند. تحلیل غالب از مشاهدات این چینی، استفاده از مؤلفه‌های سنتی به عنوان نقطه‌ی علاقه‌ی غربی‌ها و برآوردن حوائج شرق‌شناسانه آن‌ها به منظور جلب گردشگران غربی بیشتر است. شین اما نکته‌ی دیگری را نیز اضافه می‌کند: استفاده‌ی ابزاری از این مؤلفه‌های سنتی نه تنها برای خرسند ساختن و جذب غربی‌ها، بلکه همچنین برای جلب نظر چینی‌های جهان‌وطن (cosmopolitan) با نمایش فرهنگ‌های اقلیت در لباس‌های رنگارنگ است؛ چیزی که شین آن را شرق‌شناسی داخلی (Internal Orientalism) می‌خواند.

دیرلیک (Dirlik, 1996) با رجوع به مثال‌های تاریخ چین، به طریقی مشابه نیشی‌هارا، استدلال می‌کند که آسیایی‌ها از آغاز در فرایند ساختن شرق مشارکت داشتند و بنابراین، شرق‌شناسی را باید مشکل مدرنیته آسیایی نیز دانست. به نظر دیرلیک، شرق‌شناسی محصول حلقه‌ی روشنفکران اروپایی-آمریکایی و آسیایی است. دیرلیک در این مقاله یکی از ایده‌های سعید را به چالش می‌کشد. از نظر دیرلیک، هرچند شرق‌شناسی در روابط قدرت بین اروپا-آمریکا و آسیا بسیار نمود دارد اما استفاده از شرق‌شناسی نه فقط متعلق به قدرتمندان اروپایی-آمریکایی، بلکه ابزاری برای قدرتمندان شرقی هم بوده است. دیرلیک در پشتیبانی از این ایده به خودشرقی کردن روشنفکران و رهبران سیاسی اشاره می‌کند که نه تجلی بی‌قدرتی، بلکه اتفاقاً تجلی قدرت تازه کسب شده‌ی آن‌هاست - مثلاً جنبش احیای مکتب کنفوسیوس در حوزه تمدنی چین یا تلاش ماهاتیر محمد برای برجسته کردن آسیایی‌گرایی (Asianism) در برابر غرب. بنابراین، به نوعی، مسأله دیگر فقط خود

شرق‌شناسی نیست، بلکه نحوه استفاده از آن در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی مختلف است.^{۱۲}

شنگ‌می ما (Ma, 1993) استدلال می‌کند از آنجا که چینی-آمریکایی‌ها در جامعه آمریکا موقعیت فرودست دارند، این فرودستی را با شرقی کردن چینی‌ها و فرهنگ چین به آن‌ها فرافکنی می‌کنند تا به نوعی القا کنند که خودشان در آمریکا فرودست نیستند. بنابراین در گفتمان دورگه‌های چینی-آمریکایی متون زیادی هست که چین، مهاجران چینی به آمریکا، و چینی‌های متولد آمریکا را شرقی می‌کند، و این یعنی جدایی فرد از قومیت خود که شنگ‌می ما آن را نوعی تنفر از خود محسوب می‌کند.

۲-۳ ایران

علی بهداد (Behdad, 2001) پس از بررسی تحلیلی ورود عکاسی به ایران استدلال می‌کند که اولین عکس‌های گرفته شده از ایران، چه توسط عکاسان خارجی و چه توسط نخستین عکاسان ایرانی که در واقع شاه و دربارش بوده‌اند، قوام‌بخش تصویرسازی‌های شرق‌شناسانه بوده‌اند. عکس‌هایی که از اجتماعات مردم گرفته شده نشان دهنده بی‌نظمی و آشفتگی و عقب‌ماندگی است، عکس‌های بناهای تاریخی نشان دهنده شوکت گذشته و ویرانی حال است، و عکس‌هایی که از زنان و حرم شاه گرفته شده بسیار شبیه به نقاشی‌های اروتیک نقاشان شرق‌شناس از زنان مشرق‌زمین است.

میترا رستگار (Rastegar, 2006) اشاره می‌کند که ازدیاد کتاب‌های خاطرات زنان ایرانی و ایرانی-آمریکایی مصادف شده با تمرکز آمریکا بر ایران به عنوان محور شرارت (به قول دولت جورج بوش) و همین‌طور اقدامات نظامی در افغانستان و عراق به بهانه آزاد کردن مردم از رژیم‌های اسلامی یا اقتدارگرا. موفق‌ترین این خاطرات، کتاب *خواندن لولیتا* در تهران به قلم آذر نفیسی^{۱۳} است (Nafisi, 2003) که در اواخر مارچ ۲۰۰۳ یعنی هم‌زمان با حمله آمریکا به عراق منتشر شد. این کتاب توسط رسانه‌های آمریکایی و دیگر رسانه‌های غربی به عنوان تصویری انسان‌گرایانه از زندگی خصوصی زنان ایرانی در بافتار سرکوب‌های روزمره جمهوری اسلامی خوانش شد. تجربه نفیسی از تدریس ادبیات غربی در ایران پس‌انقلابی این‌طور فهم شد که چگونه ارزش‌های «جهانی» این‌گونه مشاغل به زنان ایرانی فرصت تجربه لحظاتی از آزادی را می‌دهد و امکان روایت‌های «آزادانه» را میسر

می‌سازد. رستگار پذیرش مثبت و غیرمنتقدانه این کتاب در غرب را در قالب تکرار سنت شرق‌شناسی توسط نویسنده فهم می‌کند و می‌گوید: «اگرچه نفیسی فهم کاملاً یکپارچه از ایران مدرن را به چالش می‌گیرد اما نهایتاً دوقطبی شرق‌شناسانه مسلط را به تصویر می‌کشد- غرب مدرن، عقلانی و پویا در مقابل شرق ساکن، غیرعقلانی و ضد مدرن». از نظر رستگار، بازنمایی نفیسی از زنان به عنوان قربانیان خشونت دولتی در ایران همانا عامل اصلی تحکیم این دوقطبی است؛ تقابل دولت یکپارچه و غیرمتمدن ایران با اخلاق دموکراتیکی که او در رمان‌های غربی تشخیص می‌دهد و دانشجویهای دخترش هم آن را مورد تحسین قرار می‌دهند.

پرسش اصلی این مقاله، تعیین جایگاه یکی از بزرگ‌ترین داستان‌نویسان معاصر ایران در ادبیات شرق‌شناسانه است. شیوه ما برای تعیین این جایگاه، سنجیدن کتاب *خلقیات ما ایرانیان* با محک معیارهایی است که سعید برای شرق‌شناسی عنوان کرده است. اما باید هنوز به یک پرسش مهم پردازیم که صحت (Validity) تحقیق منوط به آن است: آیا پرداختن به فقط یک کتاب از میان بیش از چهل اثر تألیفی جمال‌زاده می‌تواند معیاری برای قضاوت درباره جمال‌زاده، و نه فقط آن کتاب، باشد؟ طبیعتاً در شرایط عادی پاسخ این سؤال مثبت نیست، اما به گمان ما در اینجا مثبت است. دلیل نخست این که جمال‌زاده در این کتاب مستقیماً به مسأله منش ملی پرداخته و بنابراین از طرفداران این نظریه به‌شمار می‌رود که می‌توان برای گروهی پرجمعیت و بسیار متنوع از مردم، روحيات و خلقيات یکسانی قائل شد؛ آن هم خلقياتي که در طول تاريخ استمرار داشته‌اند. و این هر دو از خصوصیات شرق‌شناسی است. دلیل دوم این که جمال‌زاده در بخشی از این کتاب، تحت عنوان «پاره‌ای از آنچه بعضی از خودمانی‌ها در حق هموطنان‌شان گفته‌اند»- به بررسی خلقيات ایرانی مذکور در آثار اندیشمندان ایرانی پرداخته است و در خلال این صفحات، مثال‌هایی از دیگر آثار خود نقل کرده است، که همچون مثالی که مقاله را با آن شروع کردیم، همگی شرق‌شناسانه هستند. بنابراین استدلال‌ها، به نظر می‌رسد بررسی خلقيات ما ایرانیان حداقل نشان دهنده فضای فکری جمال‌زاده تا سال ۱۳۴۴ است، سالی که مقدمه کتاب را در ژنو سوئیس نوشته است و در آن هنگام هفتاد سال داشته است.

۳- مؤلفه‌های گفتمان شرق‌شناسی از دیدگاه سعید

۱-۳ تمایزی همیشه به نفع غرب

تمایز بین ما و آن‌ها، اروپایی متمدن و غیراروپایی نامتمدن، از ستون‌های هر استدلال شرق‌شناسانه است. همین تمایز اروپامحورانه است که به غرب اجازه می‌دهد دانش خود از شرق را دانش صحیح قلمداد کند و چه بسا تنها دانش صحیح.

بیماری و فساد: این دو اصطلاح، پای ثابت رویکردهای خودشرق‌شناسانه به خلیقات ملی، قومی و نژادی هستند، و نویسندگان کتاب‌های خلیقات نقش پزشکی را ایفا می‌کنند که درد را تشخیص داده اما درمانی برای آن ارایه نمی‌کنند، در واقع درمان بر عهده خود بیمار گذاشته می‌شود^۴. سعید هم می‌گوید عجیب نیست که بیشتر شرق‌شناسان اولیه زبان‌شناس و پزشک بوده‌اند. از نظر جمال‌زاده «فساد، مانع سعادت و ترقی است» (ص ۵) و طبیعتاً چون در فضای گفته‌های او مستتر است که غرب به سعادت و ترقی رسیده است پس امور آن‌ها در حد کافی عاری از فساد است. وی معیاری ارایه نمی‌کند که چرا تعریف او از فساد تعریفی مبتنی بر خلیقات است، و در مواردی هم که به ضعف‌های اخلاقی غربی‌ها اشاره می‌کند آن‌ها را مانع سعادت و ترقی نمی‌داند یعنی فساد نمی‌داند. اما ببینید در مورد ایرانی‌ها: «از رفع فساد سخنی نمی‌رانم. علت آن است که فساد را در میان خودمان مرض مزمن و بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرن‌های متمادی است در اثر استعدادهای سیاسی و مذهبی و خرافات و موهومات اجدادی و نیاکانی بر وجود ما استیلا یافته است ... در گفتاری که موضوع این کتاب است خواسته‌ایم پاره‌ای از کیفیات این فساد را از زبان خودی و بیگانه نشان داده باشیم. امید است این همه بیانات دلخراش ... به ما بهتر بفهماند که مریض و علیل و بیماریم و احتیاج مبرم حیاتی و مماتی به مداوا و معالجه داریم» (ص ۵ و ۶).

در جای دیگر می‌گوید: «اگر درست دقیق شویم و با دیده‌ی علت‌شکاف در اسباب و علل عقب‌ماندگی خودمان بیندیشیم قطعاً به این نتیجه‌ی معقول و منطقی خواهیم رسید که همین معایب و نقایص اخلاقی است که راه ترقی و سیادت و رستگاری را بر ما دشوار ساخته است و روی هم‌رفته علت‌العلل این که ما ایرانیان با آن همه گذشته‌های تاریخی نتوانسته‌ایم شانه‌به‌شانه و هم‌رکاب با ملت‌های نوحاسته جلو برویم همین معایب اخلاقی و امراض روانی بوده است» (ص ۱۱ و ۱۲).

اخلاق ما و اخلاق مطلوب غرب: «خارجیان عموماً ما ایرانیان را تیزهوش و حاضر جواب و خوش زبان و مجلس آرا و تودل برو می دانند ولی این صفات بیشتر جنبه ظاهری دارد و چندان ربطی به احوال باطنی ندارد که اسم آن را اخلاق (و یا کاراکتر که در فارسی کلمه‌ای که درست معنی آن را برساند گویا نداریم و خصال و جوانمردی و مردانگی درست مفهوم آن را نمی‌رساند) گذاشته‌اند و عبارت است از رعایت شرایط راستی و درستی و شرافت‌مندی و حقیقت‌جویی و حقیقت‌جویی و امانت و فداکاری و جرأت و شهامت و نیکوکاری و خیرخواهی و جوانمردی و متأسفانه ایرادی هم که بیگانگان به ما می‌گیرند به‌طور عموم درباره همین اخلاق درونی است» (ص ۲۵). جالب است که نویسنده در صفحه ۱۲ می‌گوید که ما ایرانیان «دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم ...». اگر هستیم پس این همه در نکوهش اخلاق ایرانی سخن گفتن برای چیست؟

ژان لارتگی در سال ۱۹۶۲ کتابی به زبان فرانسوی چاپ می‌کند با عنوان *ویزا برای ایران*، جمال‌زاده از قول او نقل می‌کند: «اگر بخواهیم ایران را بفهمیم و دوست بداریم باید خودمان را قبلاً از بسیاری از عقاید و آراء عاری بداریم و با جامه مبارک عریانی، شاهد و ناظر ایرانی و ایرانیان بگردیم و وقعی به جزئیات و فروع بی‌اهمیت مانند طرز حکومت و وضع سیاسی و نفوس کشور و احوال و اوضاع اقتصادی ندهیم بلکه باید با مردم ایران یگانه و رایگان بشویم و با آنها نشست و برخاست دوستانه داشته باشیم و بهترین طریق حصول این منظور را آنگاه خواهیم یافت که تمام قواعد و اصولی را که بدان معتقد و علاقمند هستیم (مثلاً ثبات و پافشاری اصول اخلاقی و علاقه به عقاید مذهبی و رعایت ادب و احترام به مقدسات و اهمیت دادن به اعداد و ارقام و چهار عمل اصلی حساب در امور زندگی و بازرگانی و پشتکار و عمل و فعالیت و مراعات وقت و ساعت و سایر امور دیگر از همین قبیل) موقتاً پشت سر ببندازیم و اگر احیاناً لازم شد دوباره وقتی پا را از دروازه کشور ایران بیرون گذاشتیم آن قواعد و اصول خودمانی را محترم بشماریم و به لباس واقعی خودمان درآییم» (ص ۱۱۶ و ۱۱۷). خلاصه این‌که به قول حافظ، هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست! هرچه خوبی است در آن‌ها جمع است و برای معاشرت موفقیت‌آمیز با ما باید تمام خوبی‌هایشان را کنار بگذارند!

برتری غرب: «نباید فراموش کنیم که آن‌ها دارند و ما نداریم، آن‌ها می‌دانند و ما نمی‌دانیم، آن‌ها می‌توانند و ما نمی‌توانیم» (ص ۴۵). سعید، با آوردن مثال مصر و انگلستان، صفحات نخست فصل اول *شرق‌شناسی* را به دلایل خود برتری‌بینی اروپا و محق دانستن خود

به اشغال و اداره مصر اختصاص می‌دهد و در خلال این استدلال‌ها، تأثیرات متقابل و روزافزون دانش و قدرت را گوشزد می‌کند.

جالب‌تر اینجاست که به قول جمال‌زاده «خرد» هم حکم می‌کند ما انتقادات خارجی‌ها را بپذیریم و در جهت اصلاح معایب خود، معایبی که آن‌ها تشخیص داده‌اند، قدم برداریم. مجموعه صفات مثبتی که او برای تحکیم موقعیت برتر خارجی‌ها و مجموعه صفات منفی که برای نپذیرفتن انتقادات آن‌ها سلسله‌وار پشت‌سرهم آورده را ببینید، تا پیش از این جملات، بحث کتاب بر سر این بوده که در مقابل خرده‌گیری‌های خارجی‌ها بر خود کدام واکنش را اتخاذ کنیم، جمال‌زاده سه واکنش تغافل و انکار و تلافی را رد کرده و رسیده به تعقل: «اکنون ببینیم خرد چه راهی را به ما می‌نماید. خرد به ما می‌گوید که شنوایی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حق‌گویی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته چنین نامی نیست بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدم‌های کور و کر و شل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج در حقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم القیامه. خرد به ما می‌گوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز به درجه کمال نخواهد رسید و آنچنان است که از خوش‌آمدگویی و تملق و دروغ لذت می‌برد و حقا که مستحق است که کودک و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه‌روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند» (ص ۴۷ و ۴۸).

جمال‌زاده چند صفحه بعد ذیل عنوان *راه/این کار چیست؟* اضافه می‌کند: «باز عقل به ما می‌گوید که قبل از هر چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضی هستیم، یعنی باید به پزشک مراجعه نماییم. پزشک ما همین خودمانی‌ها و بیگانگانی هستند که به احوال ما آشنا بوده‌اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و امراض ما را شمرده‌اند.» (ص ۵۵)

غرب، معیار ترقی است: علاوه بر شاهد مثال‌هایی که می‌توانست ذیل این عنوان بیاید و به دلیل اشتراکاتی در جاهای دیگر آوردیم، مثالی از هانری مارتین کشیش انگلیسی که

جمالزاده نقل کرده در اینجا از دیدگاه شرق‌شناسی بسیار روشنگر است: «این ملت بیچاره از ظلم و استبداد حکومت خود، که هیچ چیز قادر نیست که جلو ظلم و اجحافش را بگیرد و یا حتی تخفیف بدهد، فریادش بلند است. زهی اروپای سعادت‌مند و زهی فرزندان جافت. ملت‌های اروپایی چقدر نسبت به این ملت ایران سربلند به‌نظر می‌رسند و با این همه ایرانیان مردم باهوش و دل‌زنده‌ای هستند و استعداد دارند که بزرگترین و قادرترین ملت مشرق‌زمین باشند و تنها چیزی که کم دارند همانا یک حکومت خوب و صالح است و مذهب مسیح» (ص ۸۸). این گفته‌ها را مقایسه کنید با گفته‌هایی که سعید از بالفور و کرامر نقل و تحلیل می‌کند که گویی مداخله غرب تنها راه ترقی و سعادت شرق است، و شرق تنها با راهنمایی و اداره غرب است که می‌تواند قدمی به جلو بردارد (سعید، ۱۳۸۹: ۶۱-۸۰). تنها چیزی هم که ایرانی‌ها کم دارند مذهب مسیح است و حکومت صالح، که هر دو را باید از غربی‌ها بگیریم چون اولی که مال آن‌هاست و دومی را هم در طول تاریخ فقط آن‌ها داشته‌اند.

شرقی ضد علم و ضد عقل: جمالزاده از قول دانشمند انگلیسی راولینسون می‌نویسد: «ایرانیان قدیم ابداً کمکی به ترقی علم و دانش ننموده‌اند. روح و قریحه این قوم هیچ‌وقت با تحقیقاتی که مستلزم صبر و حوصله باشد، با تجسس‌ات و تتبعات و کاوش‌های پرزحمتی که مایه ترقیات علمی است میانه نداشته است. ایرانیان که طبعاً مردمی سبک و جلف و بازیگوش و زیاد تند و هوسران هستند برای این‌گونه کارها ساخته نشده‌اند» (ص ۸۱).
گیریم قصد جمالزاده صرفاً نقل گفته‌های خارجی‌ها بوده است، بگذارید چند لحظه خود را فریب دهیم، ولی نویسنده نمی‌توانست پس از نقل این مطلب یک مثال بزند که تمام ملت ایران در تمام تاریخ این‌گونه نبوده‌اند و مثلاً ابن‌سینا نامی هم هست که خطی کرده و عمری را پای تحقیق و کسب علم گذاشته؟ تمدن درخشان اسلامی و سهم مهم ایرانیان در آن پیشکش!

و باز در صفحه ۸۳ از گوینتو، که جزو فهرست شرق‌شناسان استعماری سعید است، نقل می‌کند: «ایرانی‌ها تمام آن‌چه را عرب‌ها از فهم آن عاجزند می‌فهمند و هوش آنان هر معنایی را درمی‌یابد. چیزی که هست فهم و شعور ایرانی‌ها استوار نیست و قوه تعقل‌شان اندک است ولی آن چیزی که بیشتر از همه چیز ایرانیان فاقد آن هستند وجدان است».

نویسنده از شرق: برای آن‌که نویسنده‌ای بتواند درباره خلیات قوم و ملت متبوع خود صفاتی منفی بنویسد بایستی خود را از آن صفات عاری بداند، همچون شرق‌شناس که خود

را از شرق بری می‌داند و صدالبته برتر، هرچند نویسندگان این چنینی بارها تأکید می‌کنند که ادعایی در معصومیت خود ندارند. این عاری دانستن خویش از صفات گروه خود به معنای جداسازی خود از گروه است، یعنی خود را در موقعیتی برتر و دیگران را در موقعیت فرودست قرار دادن؛ همان تاکتیک آشنای شرق‌شناسی. همین یک مثال ساده هم به اندازه کافی بیان‌گر است: «امروز حتی در دهات و قصبات ما روستائینی که هر را از بر تمیز نمی‌دهند دارای رادیو و تلویزیون شده‌اند»^{۱۵} (ص ۳۷).

۲-۳ یکپارچه‌سازی

یکی از انتقادات سعید به شرق‌شناسی این است که کل واقعیتی به نام شرق را یکپارچه و یکنواخت می‌بینند و بنابراین می‌توانند صفات یکسانی را بر این واقعیت تحمیل کنند. وقتی جمال‌زاده صحبت از خلیقات «ما» ایرانیان می‌کند بایستی لاجرم به چند سؤال پاسخ گوید: نخست پرسش از زمان، این «ما» مربوط به کدام دوره زمانی است؟ جمال‌زاده در کتاب به این سؤال پاسخی نمی‌دهد و شاهد مثال‌های او از گفته‌های گفته شده درباره خلیقات ایرانی طیف زمانی چند هزار ساله از هرودوت تا روزگار خود او را دربرمی‌گیرد. یعنی تغییر حاکمان و تغییر دین و تغییر اوضاع و احوال خارجی و هزار جور تغییرات داخلی تغییری در این «ما» نداده است؟ آیا می‌توان کلمه «ما» را برای ساکنان یک حوزه جغرافیایی در طول چند هزار سال به کار برد^{۱۶}؟ دوم پرسش جغرافیایی، آنچه که «ما» خوانده‌اید در طول تاریخ دچار بسط و قبض‌های جغرافیایی زیادی شده است. سوم پرسش قومیتی، بر فرض این هم که آن «ما» که خلیقاتش را برمی‌شمارید متعلق به زمانه معاصر خودتان باشد آیا «ما»ی کرد و لر و آذری و فارس و بلوچ و عرب و غیره همگی یکی هستند^{۱۷}؟

۳-۳ استمرار ثبوت

در توصیفات سعید دیدیم که بر اساس مطالب شرق‌شناسانه، گویی شرقی‌ها ذاتی هستند که در طول سالیان متمادی هیچ تغییری بر آنها حادث نشده است و بنابراین همچون هزاران سال پیش بی‌منطق و احساساتی و شهوتران و تنبل مانده‌اند. به بیان جمال‌زاده، «باید دانست که یک نفر ایرانی امروز از بسیاری جهات و به‌خصوص از لحاظ اخلاق (خلقیات) تفاوت زیادی با ایرانی دیروز و پریروز ندارد و لهذا عموماً آنچه را درباره ایرانیان دیروز و

پریروز گفته‌اند درباره ایران امروز (با پاره‌ای تفاوت‌های غیرمهم) می‌توان صادق دانست» (ص ۱۰).

خودشرفی‌شناسی جمال‌زاده تا آنجا پیش می‌رود که حتی وقتی شرف‌شناسی چون گوینو می‌گوید «ملت ایران، اعم از این که شهرنشین باشد و یا دهقان و روستایی، کم کم دارد دستگیرش می‌شود که اگر در امور سیاسی مملکت خود مداخله داشته باشد و در صد احقاق حق خود برآید خواهد توانست وضع زندگانی خود را تغییر داده بهتر سازد. درست است که مردم ایران عموماً این مبانی را هنوز به‌طور مبهمی حس می‌کنند ولی همین نیز علامت این است که دارند رفته‌رفته از مرحله بی‌علاقگی و بی‌اعتنایی به سرنوشت خود قدم بیرون می‌گذارند» (ص ۱۲۷)، جمال‌زاده آن را این‌طور تفسیر می‌کند: مطلبی که گوینو در آخر کتابش به رسم امیدواری و خوشبینی نوشته است!

۴-۳ معیار بودن شناخت غرب

اگر شرق‌شناس معتقد است بهترین فرد برای شناختن شرق است قاعدتاً خودشرف‌شناس هم باید غرب را در شناخت شرق معیار بگیرد. جمال‌زاده در ابتدای کتاب، آنجا که توضیح می‌دهد نوشتن این مقاله به تقاضای مجله مسائل ایران برای تهیه آینه‌ای تمام‌نما از خلیقات یک ایرانی امروز بوده، ادامه می‌دهد که «می‌توان چنین استنباط نمود که مقصود و منظور [مجله] مسائل ایران همانا جمع‌آوری و نشان دادن داوری‌هایی است که از جانب بیگانگان (و حتی خودمانی‌ها) در حق ما ایرانیان و به‌خصوص درباره اخلاق (یا خلیقات) ما به عمل آمده است» (ص ۱۰). در حالی که در درخواست منقول از مجله ذکری از بیگانگان به میان نیامده است اما جمال‌زاده در این جمله اولویت را به گفته‌های بیگانگان می‌دهد و در تمام کتاب به‌وضوح قضاوت ایشان را قدر و ارزش بیشتر می‌بخشد. به نمونه‌های دیگر توجه کنید:

جمال‌زاده در صفحه ۱۵ می‌گوید: «پروفسور ادوارد براون که ایران و ایرانی را بهتر از هر کس می‌شناخت گفته است که...». در پانویست همین صفحه تمجید ارنست رنان را از هواداران سید محمدعلی باب می‌بینیم، جالب است که رنان شرف‌شناسی است که سعید به تفصیل درباره او نوشته است. مثال دیگر در صفحه ۲۰، «جیمس موریه نویسنده انگلیسی در کتاب بسیار عالی خود سرگذشت حاجی بابای اصفهانی که از شاهکارهای ادبی دنیا به‌شمار

می‌آید و منتقدین بزرگ آن را در ردیف هزارویک‌شعب و ژیل‌بلاس می‌گذارند و بهترین توصیف اخلاقی ایرانیان است ...».

برای این گفته هم استدلالی ارایه نمی‌شود: «کسانی از بیگانگان که ما ایرانیان را از نزدیک شناخته و بهتر به احوال ما وقوف و آگاهی دارند و نکته‌سنج و اهل نظرند [ببینید که چگونه صفات مثبت را برای آنان ردیف می‌کند تا ذکر صفات منفی از سوی آن‌ها برای خلیقات ما واقعیت جلوه کند] یکی از خصوصیات اخلاقی بارز و برجسته ما را همانا خودپسندی و خودستائی دانسته‌اند و ما را مردمی از خودراضی تشخیص داده‌اند» (ص ۴۹). «همین فرنگی‌ها می‌گویند امروز در دنیا کمتر مملکتی پیدا می‌شود که به قدر ایران آدم گرسنه و گدا داشته باشد» (ص ۲۴).

۵-۳ غیبت استعمار و استثمار در تحلیل‌ها

سعید از اندیشمندان و نویسندگان بزرگ اروپا خرده می‌گیرد که در حین آگاه بودن از واقعیت استعمار، آن را نادیده انگاشته‌اند یا حتی برخی از ظاهراً آزادمنش‌ترین آنان هم به نظریات استعماری و نژادپرستی باور داشتند. «تقریباً تمامی نویسندگان قرن نوزدهم به نحو خارق‌العاده‌ای از واقعیت استعمار به‌خوبی آگاه بودند. برای یک محقق معاصر که متخصص دوران ملکه ویکتوریا است چندان وقت نمی‌گیرد که تصدیق کند که قهرمانان فرهنگی لیبرالی چون جان استوارت میل، ماتیو آرنولد، توماس کارلایل، نیومن، مک‌اولی، روسکین، جورج ایوت، و حتی چارلز دیکنز نظریات معینی درباره نژاد و امپریالیسم داشتند، که آن نظریات را می‌توان به‌سادگی در آثارشان دید» (سعید، ۱۳۸۹: ۳۴). گویی نژادپرستی و استعمار به عنوان یک واقعیت، از شمول تحقیقات و نظریه‌های علم انسانی بیرون گذاشته، یا بدتر، پذیرفته شده است.

همین مسأله را می‌توان در رابطه با جمال‌زاده هم پیش کشید، در کتابی که فضای گفتمانی‌اش سرتاسر تحسین و تمجید غرب است واقعاً جای ذکر استعمار و استثمار به عنوان عملکرد نکوهیده اروپا، و سپس آمریکا، در قبال غیرخودشان بسیار خالی است. اگر به طریقی که خلیقات منفی ایرانیان را برشمردیم استثمارگری و استثمار و نژادپرستی را نیز جزو روحیات اروپائیان محسوب کنیم، چه خلیقات قابل دفاعی برای ایشان باقی می‌ماند؟

۴- سخن آخر

نویسندگان این مقاله بر این باورند که شرق‌شناسانه یا خودشرق‌شناسانه خواندن یک متن نباید به معنای طرد آن، به‌خصوص در رشته‌ی جامعه‌شناسی، و هر آن‌چه توسط نویسنده‌ی آن نوشته شده است تلقی گردد. در واقع رویکرد ما را پا را از این فراتر می‌گذارد و این نوشته را قدمی برای طرح پرسش‌های دیگر قرار می‌دهد: این گونه‌ی متن‌های خودانتقادی در چه دوره‌های زمانی یا تحت چه شرایطی ظهور می‌کنند؟ و به‌خصوص، دلایل اقبال مردمی و اقبال اندیشمندان به این متون چیست؟ چه دلایلی باعث می‌شود جملات توهین‌آمیز و تحقیرکننده‌ی فراوان را از قلم خودی و بیگانه بشنویم و برنیاشویم که هیچ، تکرار کنیم و با تبختر بر سر هم‌وطنان بگوییم؛ مثل این یکی که جمال‌زاده از زبان روشنی بیک از صاحب منصبان ترکیه نقل کرده: «... ملت فارس را بداخلاقی به نام دین زیون ساخته است. آخوندها قهارترین و قوی‌ترین سلاح فارس‌ها شده‌اند ... دخانیات و تریاک و سایر زهرهای خواب‌آور، مردم این مملکت را به حال یک گله استخوان و اسکلت متحرک درآورده است. دخترها در سه سالگی توی چادر چاقچور می‌روند و در هشت سالگی با مردهای چهل ساله زناشویی می‌کنند و بیش از زن شدن از چند شوهر طلاق می‌گیرند و بالاخره در بیست و بیست و پنج سالگی تریاک می‌خورند و هلاک می‌شوند ... در تهران دویست هزار نفوس است و بنا به احصائیات دکترهای خارجی و اطبای مریض‌خانه‌های بلدیه در تهران تنها تا سی هزار نفر مبتلای سفلیس هستند و نصف سکنه‌ی شهر گرفتار امراض مسریه و امراض ناشی از فحشا می‌باشند. فارس‌ها بسیار دروغگو و دزد هستند. پدر از فرزند و فرزند از پدر و زن از شوهر می‌دزدد و حتی آن آمریکایی که برای اصلاح مالیه به ایران آورده بودند پس از دعوت به آمریکا به یک روزنامه‌نویس گفته بود مملکتی که ده میلیون دزد دارد چگونه می‌تواند اصلاح بشود» (ص ۷۱ و ۷۲).

آیا گفتمان‌های دیگری در کنار یا در مقابل این گفتمان ظهور کرده است، و اگر بلی، ویژگی‌های آن چه بوده است؟ یکی از موارد برخورد با قضاوت‌های یکپارچه‌ساز غربی‌ها، که بسیار با واکنش جمال‌زاده متفاوت است، مثالی است که او در کتاب می‌زند: «در خاطر دارم هنگامی که سی و پنج سال پیش در برلن زندگی می‌کردم روزی میرزا رضاخان تربیت عصبانی و خشمگین به اداره‌ی روزنامه‌ی کاوه آمد [با این شکایت] که در کتاب بزرگ لغت آلمانی (گویا فرهنگ بروکهاوس) درباره‌ی اخلاق ایرانیان مطالب بسیار زننده نوشته‌اند و از آن

جمله ایرانی‌ها را به دروغ‌گویی و نادروستی متّصف داشته و به تجار آلمانی توصیه کرده‌اند که در معامله و دادوستد با ایرانیان بسیار هوشیار و محتاط باشند، تربیت بسیار برآشفته بود و شرحی هم به رسم پرخاش به اداره آن فرهنگ نوشت که دیگر نمی‌دانم تأثیری نمود یا نه و نتیجه‌ای بخشید یا نبخشید» (ص ۲۵ و ۲۶). متذکر می‌شود که جمال‌زاده این مثال را نه برای تحسین واکتش میرزا رضا تربیت به توهین به ایرانیان، بلکه در تأیید این جمله خود آورده است که: «مردم دنیا مجبور نیستند که تنها صفات خوب و پسندیده ما را بستایند و در مقابل معایب مان لب فروبندند» (ص ۲۵).

یادداشت‌ها

- ۱- تمام صفحات نقل شده در داخل پرانتزهای درون متن از جمال‌زاده و متعلق به کتاب «خلقیات ما ایرانیان» است. جمال‌زاده این متن را ابتدا به صورت مقاله‌ای برای مجله «مسائل ایران» ارسال می‌کند و آن‌ها تصمیم می‌گیرند به عنوان کتابی مجزا نیز چاپ کنند. انتشارات نوید این کتاب را سال ۱۳۴۵ در آلمان به چاپ رسانده است.
- ۲- به نقل از قهرمان کتاب «راه‌آب نامه» از داستان‌های جمال‌زاده.
- ۳- شرق‌شناسی، ادوارد سعید، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۸۹. این کتاب را از این پس «منبع اصلی دو» می‌نامم.
- ۴- اگرچه منظور ادوارد سعید در تمام کتابش نه فقط سیرت ملی بلکه اطلاق خصوصیات به کل یک قوم و نژاد و حتی همه شرق است، اما تمرکز ما در این نوشته بر همین سیرت ملی یا به اصطلاح‌فنی‌اش منش ملی (National Character) است. جمال‌زاده هم در صفحه ۲۵ «خلقیات ما ایرانیان» آن‌چه را که خارجی‌ها کاراکتر نام نهاده‌اند به اخلاق ترجمه کرده و می‌دانیم که امروزه به شخصیت یا منش ترجمه می‌شود. پس منظور او از خلقیات ایرانیان همان منش ملی ایرانیان بوده است.
- ۵- تمرکز سعید در شرق‌شناسی بیشتر بر اعراب و جهان اسلام و تا حدی هم ایران و هندوستان است و قلمروهای جغرافیایی دورتر در شرق را آگاهانه در این کتاب بررسی نمی‌کند و این کار را به کتاب دیگرش به نام «امپریالیسم و فرهنگ» (دهه ۱۹۹۰) موکول می‌کند. در واقع، از جمله نقایصی که سعید بر کتاب شرق‌شناسی وارد می‌داند یکی چشم‌پوشی از شرق دور و دیگری کم‌رنگ دیدن ادبیات ضدشرق‌شناسی یا به قول خودش گفتمان مقاومت در برابر شرق‌شناسی

است. ما در این نوشته عامدانه مثال‌های بیشتری از خودشرق‌شناسی در چین و ژاپن آورده‌ایم که مکمل اطلاعات کتاب شرق‌شناسی باشد.

۶- از نظر فنی برای توصیف وضعیت مذکور دو اصطلاح *Self-Orientalizing* و *Self-Orientalism* به کار می‌رود که اولی را خودشرقی‌کردن و دومی را خودشرق‌شناسی ترجمه کرده‌ایم.

۷- به حملات انتحاری اطلاق می‌شود که توسط نیروی هوایی ارتش امپراتوری ژاپن علیه کشتی‌های جنگی نیروهای متفقین انجام می‌شد. خلبانان کامیکازه به عمد تلاش می‌کردند هواپیمای خود را، که معمولاً به مواد منفجره و انواع بمب‌ها و یا مخازن پر از سوخت مجهز بود، به کشتی‌های جنگی بکوبند (منبع: ویکی‌پدیا).

۸- برای ترجمه لغت *barbaric* از معادل وحشیانه استفاده کردیم اما باید توجه داشت که *barbaric* هم‌زمان معنی غیرمتمدن را هم در خود مستتر دارد و در واقع همان اصطلاحی است که به شرقی‌ها اطلاق می‌شود، به عنوان نقطه مقابل غربی‌های متمدن.

۹- *The chrysanthemum and The sword* نوشته روث بندیکت (Ruth Benedict) انسان‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۴۶ در آمریکا چاپ شد و آن را آغازگر سنت مطالعات منش ملی (National Character) در مطالعات دانشگاهی و همچنین شناخته شده‌ترین و پرفروش‌ترین کتاب درباره فرهنگ و خلیات ژاپنی می‌دانند. با وجود انتقادات فراوان به مطالب کتاب، ترجمه ژاپنی آن در بیش از دو میلیون نسخه به فروش رفت. این کتاب در ایران توسط حسین افشین‌منش با نام *ژاپنی‌ها دارند می‌آیند (الگوهای فرهنگ ژاپنی)* ترجمه شده و در سال ۱۳۷۲ توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است.

۱۰- داگلاس لومیس (C. Douglas Lummis) یکی از جدی‌ترین منتقدان گل‌های داوودی و شمشیر روث بندیکت است. وی با بررسی یادداشت‌های بندیکت به این نتیجه می‌رسد که بخش مهمی از نکات مطرح شده در کتاب از مصاحبه با روبرت هاشیما (Robert Hashima) استخراج شده است، یک دوره‌گر آمریکایی ژاپنی متولد ۱۹۲۰ در آمریکا که در کودکی به ژاپن برده شده، آنجا تحصیل می‌کند و پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، یعنی پیش از آن که حتی ۲۰ ساله شود، به آمریکا باز می‌گردد. لومیس، هاشیما را سنگ‌محک بندیکت در کتاب می‌داند، گویی بندیکت درستی یافته‌های دیگر را با هاشیما محک می‌زده است.

۱۱- *Geisha* زنانی هستند که نقش سرگرم‌کننده را در فرهنگ سنتی ژاپنی بر عهده داشتند. گیشاها این کار را با اجرای هنرهای سنتی ژاپنی مثل موسیقی، رقص، و بازی‌های سنتی ژاپن انجام می‌دادند.

۱۲- البته این نوشته به سید محمدعلی جمال‌زاده و خودشرق‌شناسی از نوعی می‌پردازد که شرقی‌به‌بی‌قدرتی خود اذعان دارد و غرب را به عنوان متمدن و صاحب قدرت پذیرفته است، اما نویسندگان به

انواع دیگر خودشرقی‌کردن در تاریخ اندیشه ایران برخورد کرده‌اند و در فرصتی دیگر به آن خواهند پرداخت.

۱۳ - عنوان اصلی کتاب:

Nafisi, Azar, (2003) "Reading Lolita in Tehran: A Memoir in Books", New York:

Random House.

۱۴ - برای دیدن تشابه قابل توجه در رویکرد نویسندگان این گفتمان رجوع کنید به:

نراقی، حسن (۱۳۸۰) "جامعه‌شناسی خودمانی: چرا درمانده‌ایم؟"، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۸۰. این کتاب نزدیک به سی بار تجدید چاپ شده است. برای دیدن نقدی جامعه‌شناختی از این کتاب به آدرس اینترنتی زیر رجوع کنید:

http://behrangsadighi.persianblog.ir/post/56/#_ftnref8

۱۵ - چگونگی پیدایی این مثل را از زبان چوپانان چنین نقل کرده‌اند: وقتی چوپانان گله گوسفند را به صحرا می‌برند، گوسفندهای مشغول چرا، آرام آرام از هم جدا و از گله دور می‌شوند. وقتی چوپان احساس خطر کند، در این وقت با صوت و صدای «هر، هر» گوسفندها را صدا می‌زند تا به گله برگردند و جمع شوند. حالا اگر چوپان بخواهد گوسفندها را پیش براند و دور کند، صدا می‌زند که بر، بر! بنابراین، مثل یا اصطلاح «هر و بر» یعنی بیایید و بروید چوپانی از تراوش‌های زندگی چوپانی است. امروز وقتی بخواهند کسی را در دانش یا تخصص و یا کاری نادان و نامطلع جلوه دهند و معرفی کنند، می‌گویند: او که هر را از بر تشخیص نمی‌دهد!

۱۶ - پاسخ این سؤال‌ها در خود سؤال مستتر است و نگارندگان این مقاله بر این عقیده‌اند که چنین یکپارچه‌سازی‌هایی کاملاً نادرست است.

۱۷ - این «ما» ها در واقع حاصل گفتمان‌ها هستند نه واقعیت عینی.

منابع فارسی

- جمال‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۴۵)، *تحقیقات ما ایرانیان*، آلمان، انتشارات نوید.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۹)، *شرق‌شناسی*، مترجم: عبدالرحیم گواهی، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

منابع انگلیسی

-
- Behdad, Ali, (2001) "The Power-ful Art of Qajar Photography: Orientalism and Self-Orientalizing in Nineteenth Century Iran", Iranian Studies, Vol. 34, No. 1/4, Qajar Art and Society, pp. 141-151.
 - Dirlík, Arif, (1996) "Chinese History and the Question of Orientalism", History and Theory, Vol. 35, No. 4 (Dec., 1996), Theme Issue 35: Chinese Historiography in Comparative Perspective, pp. 96-118.
 - Ma, Sheng-mei, (1993) "Orientalism in Chinese American Discourse: Body and Pidgin", Modern Language Studies, Vol. 23, No.4 (Autumn, 1993), pp. 104-117.
 - Nafisi, Azar, (2003) "Reading Lolita in Tehran: A Memoir in Books", New York: Random House.
 - Nishihara, Daisuke, (2005) "Said, Orientalism, and Japan", Journal of Comparative Poetics, No. 25, Edward Said and Critical Decolonization, pp. 241-253.
 - Rastegar, Mitra, (2006) "Reading Nafisi in the West: Authenticity, Orientalism, and liberating Iranian Women", Women's Studies Quarterly, Vol. 34, No. 1/2, The Global and Intimate (Spring-Summer, 2006), pp. 108-128.
 - Schein, Louisa, (1997) "Gender and Orientalism in China", Modern China, Vol. 23, No. 1 (Jan., 1997), pp. 69-98, Sage Publications Inc.